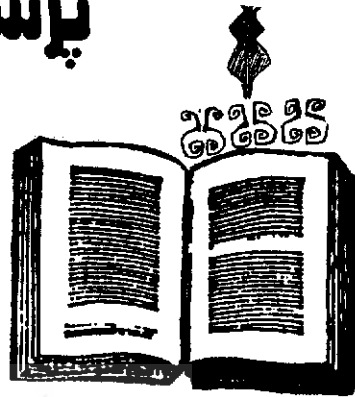


پرسش‌هایی دربارهٔ

چند حدیث

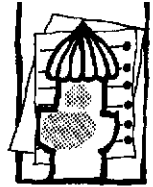


محمد اصغری نژاد*

درآمد

گاه در لابه‌لای احادیث به روایت‌هایی برمی‌خوریم که از ناحیهٔ سند و دلالت، با پرسش‌هایی روبه‌رو هستیم. به بحث گذاردن این احادیث و روایت‌ها می‌تواند از یک سو در پالایش احادیث سودمند افتد و از دگر سو به فهم و تبیین پاره‌ای دیگر کمک کند و ناسازگاری‌های بدوی را مرتفع سازد.

روشن است که عالمان در برخورد با چنین روایت‌ها روش و منهج واحدی را در پیش نگرفته‌اند. گروهی تسرع در ردع و طرد دارند، چنان که گروهی دیگر کم‌تر چنین می‌کنند، بلکه در مرتبهٔ نخست به تبیین و توجیه دست می‌زنند و در نهایت به سکوت و ردّ دانش آن به



اهلش می‌رسند. نمی‌توان در یک داوری کلی یکی از این دو روش را بر دیگری ترجیح داد و در همه جا جانب یکی از این دو را گرفت؛ ولی معلوم است که طریق حَزْم آن است که این گونه احادیث در فضایی کاملاً علمی مورد بحث عالمانه قرار گیرد و از قضاوت عجولانه در نفی و اثبات، پرهیز گردد و تا دلیل محکم و متقن بر مطروحات حدیثی به دست نیامده، از کنار نهادنش خودداری شود. چه بسیار روایت‌هایی که ممکن است به خاطر دانش اندک، محکوم به جعل گردند، ولی پس از تفحص و جستجو، معنایی قابل قبول برایشان یافت شود؛ اما این جستجو و کاوش نباید ما را از طرح پرسش‌ها در باب چنین روایت‌هایی باز دارد. این مقاله در صدد است به چند نمونه از این گونه احادیث، اشاره کند و پرسش‌های سندی و دلالتی را درباره آنها عرضه دارد و رأی ما بر آن است که فراتر از طرح پرسش حرکت نکرده، از داوری نهایی پرهیزیم. امید است صاحب نظران در این نوشتار به دیده تأمل نگریسته و به فهم بهتر معارف حدیثی یاری رسانند.

پروبوگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

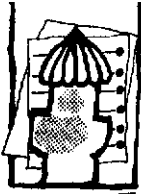
۱. غفلت فرشته و مسخ او! پرتال جامع علوم انسانی

در برخی از منابع، از مفقود شدن امام حسن و امام حسین (ع) در کودکی و حفاظت شدن آنان توسط ماری - که در واقع فرشته بود، ولی به سبب یک لحظه غفلت از یاد خدا مسخ شده و به صورت مار درآمده بود - به صورت ذیل، سخن به میان آمده است:

عن سلمان قال: اهدى الى النبى (ص) قطف من العنب فى غير اوانه، فقال لى:

«يا سلمان! اتيتنى بولدى الحسن والحسين لياكلا معى من هذا العنب». قال

سلمان: فذهبت اطرق عليهما منزل امهما فلم ارهما ... فنزل جبرئيل من



السماء ... فقال جبرئیل: «یا محمد! ... إن ابنيك الحسن والحسين نائمان في حديقة بين الدحاح». فسار النبي (ص) من وقته وساعته الى الحديقة ... و اذا هما نائمان قد اعتنق أحدهما الآخر و ثعبان في فيه طاقة ريحان يروح بها وجهيهما فلما رأى الثعبان النبي (ص) ألقى ما كان في فيه، فقال: «السلام عليك يا رسول الله! لست انا بثعبان و لكنني ملك من ملائكة الكروبيين غفلت عن ذكر ربّي طرفة عين فغضب عليّ ربّي و مسخني ثعباناً كما ترى ...»^۱.

پرسش‌ها

این روایت، هم از ناحیه سند با پرسش مواجه است و هم از ناحیه دلالت. از نظر سند، مُرسِل است؛ زیرا در مآخذ آن، یعنی بحار الانوار آمده است:

روی عن سلمان الفارسی ...^۲

و اما از لحاظ دلالت، چون در آن از مسخ فرشته به صورت مار سخن به میان آمده، این سه سؤال را به همراه دارد: ۱- در قرآن مجید، درباره عدم غفلت فرشتگان به طور مطلق و عصمتِ ضمنی آنها می خوانیم:

لا یسبقونه بالقول و هم بامرهم یعملون.^۳

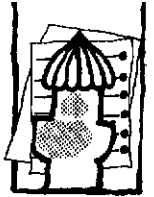
[فرشتگان] هرگز در سخن بر خداوند پیشی نمی گیرند و به فرمان او عمل می کنند.

و درباره این که فرشتگان، دائماً به ذکر و تسبیح خداوند مشغول اند و هیچ گاه دچار ضعف و سستی نمی شوند، آمده است:

۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۱۳؛ العوالم، ج ۱۶، ص ۶۶؛ معالی السبطين، ج ۱، ص ۸۳.

۲. قابل ذکر آن که العوالم و معالی السبطين، روایت مزبور را از بحار الانوار نقل کرده اند.

۳. انبیاء، آیه ۲۷.



وله من فی السموات و الارض و من عنده لا یتکبرون عن عبادته و لا یتحسرون ،
یسبحون اللیل و النهار لا یفترون .^۴

برای اوست آنچه در آسمان ها و زمین است ، و آنان که نزد او هستند (ملائکه) ،
هیچ گاه در عبادتش کبر نمی ورزند و هرگز خسته نمی شوند . شب و روز ،
تسبیح می گویند و ضعف و سستی به خود راه نمی دهند .

علامه طباطبایی ، ذیل آیه ۱۹ و ۲۰ سوره انبیا می گوید : یعنی ضعف و سستی ،
فرشتگان را نمی گیرد ؛ بلکه بدون خستگی و بی حالی ، در شب و روز ، خدا را تسبیح
می گویند . منظور از تسبیح در شب و روز ، دوام تسبیح و منقطع نشدن آن است .

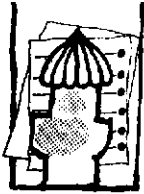
سپس می نویسد : خداوند در این دو آیه ، حال عبادت کنندگان مقرب و مکرم
خویش را - که ملائکه باشند - توصیف می کند که آنان ، غرق در عبودیت خداوند و
سرسپرده پرستش او هستند و هیچ بازدارنده ای آنان را از این کار باز نمی دارد و منصرف
نمی کند .^۵

علامه ، ذیل آیه ۲۷ سوره انبیاء گوید : چون «بامره» مقدم بر «یعملون» شده ، انحصار
را می رساند ؛ یعنی فرشتگان تنها به فرمان حق ، کار می کنند ، نه به غیر فرمان او . البته
مقصود این نیست که به امر غیر خداوند کار انجام نمی دهند ؛ بلکه کار آنان ، تابع امر الهی
است ، همچنان که سخنانشان تابع سخن الهی است . بنابراین ، آنان در قول و فعل ، تابع
پروردگارشان هستند . به عبارت دیگر ، اراده و عملشان تابع اراده حق است . لذا چیزی
اراده نمی کنند ، مگر آنچه که خداوند اراده کرده ، و کاری نمی کنند ، مگر آنچه که خداوند
اراده فرموده است و این ، کمال بندگی است .^۶

۴ . انبیاء ، آیه ۱۹ - ۲۰ .

۵ . المیزان ، ج ۱۴ ، ص ۲۶۵ .

۶ . همان ، ص ۲۷۵ .



۲- در نهج البلاغه، در توصیف ملائکه آمده است:

... فليس فيهم فترة ولا عندهم غفلة ولا فيهم معصية... و مسبحون لا يسامون و

لا يغشاهم نوم العيون ولا سهو العقول ولا فترة الأبدان ولا غفلة النسيان.^۷

در آنان سستی و ضعف و غفلت نیست و به گناه، مبتلا نمی گردند. تسبیح

می کنند و نه به ملال و خستگی دچار می شوند و نه خواب چشمان آنان را فرا

می گیرد و نه دچار اشتباه عقل ها می شوند و نه ضعف و سستی بدن ها و نه

غفلت فراموشی آنان را فرا می گیرد.

جالب آن که در چند جمله بعد، حضرت تصریح می فرماید:

جنبتهم الآفات و وقتيهم البليّات ...

آفات را از آنها دور کرده و بلا یا را از آنان، باز داشته ای.

وانگهی، در روایتی از حضرت رضا(ع) ذیل ماجرای هاروت و ماروت آمده که

امروزه موجودی که مسخ شده باشد، در روی زمین وجود ندارد و آنانی که مسخ شدند،

سه روز بیشتر زنده نماندند. ایشان در این باره فرموده است:

المسوخ لم يبق أكثر من ثلاثة أيام حتى ماتت ... و ما على وجه الأرض اليوم

مسخ.^۸

۳- نکته مهم دیگری که در این روایت هست، تنافی آن با مبانی کلامی است و آن این

که اولاً ملائکه، جزو مکلفان به معنای مصطلح آن نیستند. لذا وظایفی را که عهده دار

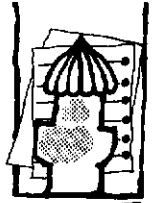
هستند، از قبیل وظایف و تکالیفی که جنّ و انسان باید انجام دهند، نیست. علامه

طباطبایی، در این باره می گوید: ملائکه، هم در دنیا به کارهایی موظف و مکلف اند، هم

در آخرت؛ ولی تکلیف آنها از سنخ تکلیفی نیست که برای انسان هاست و برای همین، در

۷. نهج البلاغه، خطبه اوّل (به نقل از: العیزان، ج ۱۷، ص ۲۸۱).

۸. الصافی، محمد محسن الفیض الکاظمی، ج ۱، ص ۱۵۶.



مقابل کارهایشان جزایی که شامل ثواب یا عقاب باشد، داده نمی‌شوند؛ بلکه آنان، مکلف به تکلیف‌های تکوینی هستند؛ منتها چون اختلاف درجه دارند، به تناسب رتبه‌شان، به کارهای گوناگون مشغول‌اند.^۹ ثانیاً ملائکه ذات‌هایی نورانی هستند و جز آنچه را که خداوند اراده کرده، انجام نمی‌دهند.^{۱۰}

عارف و حکیم فقید مهدی الهی قمشه‌ای درباره‌ی حدّ ملائکه از نظرگاه متکلمان می‌گوید:

متکلمین، ملک را اجسام نورانی لطیف ربّانی دانند که بالطبع، آنها خیر و سعید و قوی الجسم و سریع العمل و الحركة، و مقتدر بر هر کار حیرت‌انگیز و قادر بر تشکّل به صورت‌های گوناگون، جز کلب و خنزیر (سگ و خوک)، و بر افعال نیکو از عبادت و ذکر و تسبیح و تقدیس الهی و دیگر اعمال صالح، و معصوم از عصیان و خطا [هستند]؛ زیرا چنان‌که در قرآن است، آنان «عباد مکرّمون» باشند که «لا یسبقونه بالقول و هم بأمّره یعملون»، و ملائکه را مقامی معلوم و حدّی محدود و کاری معین است که «ما منّا الاّ و له مقام معلوم».^{۱۱}

۴. اُمّی بودن رسول اکرم!

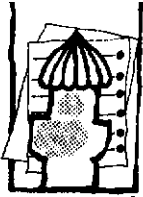
در برخی از مآخذ، به نقل از فردی مسیحی که از نزدیک، شاهد احترام زیاد پیامبر (ص) به امام حسین و نیز امام حسن (ع) بوده، جمله‌ای از پیامبر (ص) خطاب به امام حسن و امام حسین (ع) بدین صورت نقل شده است:

روی فی بعض الاخبار عن ثقات الاخیار: إنّ نصرانیاً اتی رسولاً من ملک

۹. ر. ک: المیزان، ج ۱۹، ص ۳۳۴-۳۳۵ (با تصرّف).

۱۰. همان، ص ۳۳۴ (به نکته‌ی اخیر، قبلاً اشاره شد).

۱۱. حکمت الهی، ج ۲، ص ۲۵۰.



الروم الی یزید... قال [النصرانی]: و اعلم یا یزید! انی یوم كنت فی حضرة النبی و هو فی بیت ام سلمة. رايت هذا العزیز الذی راسه وضع بین یدیک مهاناً حقیراً، قد دخل علی جدّه... فلما كان یوم الثانی، كنت مع النبی (ص) فی مسجده اذا اتاه الحسن (ع) مع اخیه الحسین (ع) وقال: «یا جدّاه! قد تصارعت مع اخی الحسین (ع) و لم یغلب احدنا الاخر»... فقال لهما النبی (ص): «یا حبیبیّ و یا مهجتی! إنّ التصارع لا یلیق لکما، اذ هبا فتکتابا، فمن كان خطه احسن كذلك تكون قوّته أكثر». قال [النصرانی]: فمضیا و کتب کل واحد منها سطرأ و اتیا الی جدّهما النبی (ص)، فاعطیاه اللوح لیقضى بینهما، فنظر النبی الیهما ساعة و لم یردان یکسر قلب احدهما فقال لهما: «یا حبیبی! انی امی لا أعرف الخط اذ هبا الی ایکما لیحکم بینکما و ینظر ایکما احسن خطأ...»^{۱۲}.

پرسش ها

این روایت از چند نظر با پرسش مواجه است:

۱- سند روایت، مرفوع است؛ زیرا این حدیث از بحار الانوار و المنتخب طریحی نقل شده که در صدر آنها آمده است: «روی فی بعض الاخبار عن ثقة الاخیار»^{۱۳} و «روی فی بعض مؤلفات اصحابنا مرسلأ»^{۱۴}.

۲- این روایت با برخی از احادیث که در آنها از کشتی گرفتن امام حسن و امام حسین (ع) سخن به میان آمده، ناسازگار است؛ در آنها به نقل از پیامبر (ص) آمده

۱۲. منتخب الطریحی، ص ۶۳؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۸۹.

۱۳. المنتخب، ص ۶۳.

۱۴. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۸۹.

است که خطاب به امام حسن(ع) فرمود: «ایه یا حسن! شدّ علی الحسین فاصرعه». وقتی حضرت فاطمه(س) این سخن را از پیامبر(ص) شنید، شگفت زده پرسید: «یا آبه! واعجابه، أتشجع هذا علی هذا؟! تشجع الكبير علی الصغير؟». اما پیامبر(ص) در پاسخ فرمود: «یابنتی! اما ترضین أن أقول أنا: "یا حسن! شدّ علی الحسین فاصرعه" و هذا حبیبی جبرئیل یقول: یا حسین! شدّ علی الحسن فاصرعه؟»^{۱۵}

۳- حسن و حسین(ع) در پی آن بودند که بدانند قوّت و نیروی کدام یک بیشتر است. لذا مبادرت به کشتی گرفتن نمودند؛ اما چون رسول خدا آن را در شأن آنان ندانست، فرمود: «خوشنویسی کنید. هر کدام خطّش بهتر بود، توانش افزون تر است». سؤال این است که چه ارتباطی میان بهتر بودن خط و افزون بودن قدرت و نیروی انسان وجود دارد؟

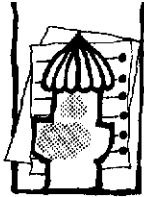
۴- امّی به معنای این است که رسول خدا نزد کسی از انسان ها خواندن و نوشتن نیاموخته، و این از افتخارات رسول خداست که نزد کسی از انسان ها خواندن و نوشتن نیاموخته و مکتب و مدرسه ای ندیده بوده؛ اما اعلم از همگان بوده است. در قرآن مجید، از این نام و صفت شریف پیامبر(ص)، به لسان مدح در آیات ۱۵۷ و ۱۵۸ سوره شریف اعراف، یاد شده است:

الذین یتبعون الرسول النبى الامى ... قل ... ائنى رسول الله اليكم ... فآمنوا بالله ورسوله النبى الامى ...

در روایتی در علل الشرائع، از امام جواد(ع) درباره مفهوم امّی بودن پیامبر(ص) پرسش شده است. ^{۱۶} امام در پاسخ فرموده اند: «نظر مردم در این باره چیست؟». سؤال

۱۵. امالی الصدوق، ص ۳۶۰.

۱۶. علاوه بر این روایت، مطالب مستحکم و فراوان دیگری در ردّ این مطلب وجود دارد که به علت اختصار و عدم تناسب با موضوع مقاله، از درج آنها صرف نظر می شود.



کننده می گوید: فکر می کنند که علت آن است که آن حضرت نمی توانسته بنویسد. امام فرمود: «دروغ گفته اند. لعنت خدا بر آنان باد! چگونه چنین چیزی امکان دارد، در حالی که خداوند می فرماید: "هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلو علیهم آیاته و یرزقهم و یعلمهم الكتاب والحکمة"؟».

آن حضرت در ادامه فرمود: «چگونه رسول خدا می توانسته مطالبی را که نمی دانسته به آنان تعلیم دهد؟ به خدا سوگند، رسول خدا می توانست به هفتاد و دو (یا هفتاد و سه) زبان بخواند و بنویسد. علت نامیده شدن ایشان به امی برای این بود که از اهل مکه بود و مکه از "امّهات القری" محسوب می شده است. خداوند - عزوجل - در این باره می فرماید: "تنذر أمّ القری و من حولها"». ۱۷

۳. پیامبر (ص) و تشخیص فرشته!

امام حسین (ع) روایتی در مورد نزول فرشته ای بر پیامبر (ص) نقل می کند:

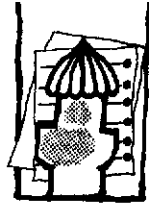
بینا رسول الله (ص) فی بیت ام سلمة اذ هبط علیه ملک له عشرون راساً فی کل راس الف لسان یسیح الله و یقدسه بلغة لا تشبه الاخری و راحته اوسع من سبع سموات و سبع ارضین. فحسب النبی (ص) انه جبرئیل، فقال: «یا جبرئیل! لم تاتنی فی مثل هذه الصورة قط». قال: ما انا جبرئیل، انا صرصائل. ۱۸

پرسش ها

۱. ظاهر این داستان، با قرآن سازش ندارد، مضامین آیات الهی همچون آیه ۲۱ سوره

۱۷. ر.ک: الصافی، ج ۲، ص ۲۴۲.

۱۸. کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۶۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۲۳؛ العوالم، ج ۶، ص ۱۸۴.



احزاب : «لقد كان لكم في رسول الله أسوة حسنة» و اطلاق آیه ۳۱ سوره آل عمران :
«ان كنتم تحبون الله فاتبعوني» و آیه ۳۳ سوره احزاب : «انما يريد الله ليذهب عنكم
الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا» و آیه سوم و چهارم سوره نجم : «و ما ينطق عن
الهيوى ان هو الا وحى يوحى» و آیه ششم سوره اعلى - و نظير آن از آياتى كه علما براى
نفى سهو و نسيان و اشتباه معصوم بدان تمسك جسته اند -^{۱۹} با اين روايت، تناقض
آشكار دارد.

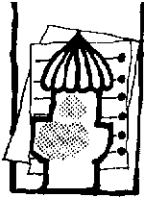
۲. حديث مزبور با رواياتى چون خبر جنود عقل و جهل^{۲۰} و رواياتى كه درباره
علم گسترده و بى كران اهل بيت (ع) است، سازش ندارد. در يكى از اين روايات به نقل
از حضرت رضا (ع) آمده است: اگر خداوند، كسى را براى اداره كارهاى بندگان
برگزیند، به او شرح صدر مى دهد و در قلبش چشمه هاى حكمت به ودیعه مى نهد و بى
درپى، هر علمى را به او الهام مى نماید. بعد از آن، او نسبت به پاسخ هيچ پرسشى ناآگاه
و سرگردان نخواهد بود. بنابراین، او معصوم و مؤيد و موق و مستحکم، و از خطا و
لغزش و انحراف، در امان است. خداوند به اين ویژگی ها ممتازش ساخته تا حجت
مردم باشد.^{۲۱}

۳. اهل كلام نيز از امثال اين حديث، رو برتافته اند. از جمله علامه حلى در
جايى ضمن نقد حديث «ذوالشمالين» گوید: اگر خطا و فراموشى پیامبر (ص) امكان
داشته باشد، مى توان اين احتمال را در كلية سخنان و اعمال ايشان روا دانست كه در
این صورت، ديگر به هيچ وجه به خبرهاى كه آن حضرت از سوى خداوند تعالى و در
مورد ادیان و شرايع ديگر بازگو فرموده، نمى توان اعتماد كرد؛ زيرا امكان دارد در آنها

۱۹. ر.ك: التنبیه بالمعلوم من البرهان، فصل سوم.

۲۰. الكافي، ج ۱، ص ۲۰-۲۳.

۲۱. ر.ك: الكافي، ج ۱، ص ۱۹۸-۲۰۳.



هم از روی فراموشی چیزی افزوده یا کاسته باشد و در این حال، هدف از بعثت ایشان از بین می‌رود. اما اگر آن حضرت را به عصمت از خطا و فراموشی توصیف کنیم، سنجیده‌تر و بهتر است؛ زیرا بدین وسیله، ضرر احتمالی، بلکه حتمی و مسلم (بی‌فایده بودن بعثت ایشان) را دفع نموده ایم. لذا باید و لازم است که این عقیده را بپذیریم. ۲۲

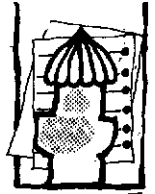
فاضل مقداد نیز در کتاب شرح نهج‌المسترشدین، وجوب عصمت پیامبر(ص) و امامان(ع) را به نقل از علمای شیعه در چهار امر عنوان کرده است: ۱) در اعتقادات دینی، ۲) در تبلیغ دین، ۳) در امور دینی، ۴) در امور دنیوی. ۲۳

۴. گفتگوی حضرت فاطمه (س) با حضرت علی(ع)!

در امالی الصدوق، روایتی نقل شده که یک بیابانگرد عرب برای طلب حاجات خویش سه نوبت به زیارت بیت الله الحرام آمد، و در نوبت سوم، از خداوند، چهار هزار درهم درخواست کرد. وقتی علی(ع) - که در آن جا حاضر بود - عرض حاجت وی را شنید، به سویش رفت و بعد از گفتگویی پذیرفت که آن مقدار پول را در مدینه به او بدهد. وقتی علی(ع) از حضور اعرابی در مدینه اطلاع پیدا کرد، توسط سلمان فارسی، باغ خویش را به دوازده هزار درهم فروخت و پول آن را میان آن اعرابی و دیگر اصحابش تقسیم کرد؛ ولی برای خود و خانواده‌اش حتی یک درهم نیز برنداشت. زمانی که حضرت فاطمه(س) از این موضوع آگاه شد، به علی(ع) فرمود: «من و فرزندانم گرسنه ایم. شک ندارم که تو نیز مانند ما گرسنه‌ای، و با این حال، یک درهم نیز از فروش آن باغ برای ما باقی نمانده است». سپس دامن علی(ع) را گرفت. وقتی

۲۲. ترجمه‌التنبیه، ص ۲۴.

۲۳. همان، ص ۲۵.



علی (ع) از ایشان خواست که رهایش کند، آن بانوی گرامی فرمود: «نه، به خدا سوگند، رهایت نمی‌کنم تا پدرم میان من و تو حکم نکند». در آن هنگام، جبرئیل بر رسول خدا نازل شد و گفت: «ای محمد! خدا به تو سلام می‌رساند و می‌گوید: از سوی من به علی سلام برسان و به فاطمه بگو: "سزاوار نیست که دست علی را بگیری و به دامنش بچسبی!"».

وقتی رسول خدا دخترش فاطمه (س) را در آن حال دید، فرمود: «دخترم! چرا علی را رها نمی‌سازی؟». سپس پیامبر (ص) بعد از استماع ماجرا از زبان حضرت فاطمه (س)، پیام الهی را به ایشان ابلاغ کرد. در پی آن، حضرت فاطمه (س) فرمود: «فِائِنِّي اسْتَغْفِرَ اللَّهُ وَلَا أَعُودُ أَبَدًا». ۲۴

پرسش‌ها

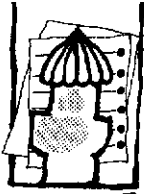
۱. این روایت از نظر سند، ضعیف است سند آن را شیخ صدوق، این گونه نقل کرده است:

حدَّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني، قال حدثنا عمر بن سهل بن اسماعيل الدينوري، قال حدثنا زيد بن اسماعيل الصائغ، قال حدثنا معاوية بن هشام، عن سفیان، عن عبد الملك بن عمير، عن خالد بن ربعي قال: ...

بجز احمد بن زياد همدانی - که از مشایخ شیخ صدوق است و مورد توثیق و تمجید وی قرار گرفته - ۲۵ از بقیه راویان ذکر شده، در رجال شیعه یادی نشده و یا به عنوان مجهول و مهمل مطرح شده‌اند و به هر حال، مورد توثیق قرار نگرفته‌اند. برای مثال، علامه مامقانی درباره خالد بن ربعی تمیمی نهشلی آورده که وی، مجهول

۲۴. امالی الصدوق، ص ۳۷۷.

۲۵. ر.ک: معجم رجال الحديث، ج ۲، ص ۱۲۰.



الحال است. ابن عبدالبر، از او یاد کرده؛ ولی وضعیت وی را مشخص نکرده است. ۲۶
 نیز عبدالملک بن عمیر قبطی را طرح کرده، ولی گفته که مهمل است. ۲۷ اردبیلی هم
 در جامع الرواة، عبدالملک بن عمیر قبطی را ذکر کرده؛ ولی او را توثیق نکرده
 است. ۲۸

۲. ظاهر این گفتگو و منازعه با شان و منزلت حضرت فاطمه (س) سازگاری ندارد،

فاطمه ای که چنین توصیف شده است:

امام صادق (ع) فرموده است:

اگر امیرمؤمنان بر روی زمین نبود، تا روز قیامت برای فاطمه هم شانی پیدا
 نمی شد. ۲۹

نیز در حدیث دیگری از امام صادق (ع) آمده است:

علی و فاطمه، دو دریای عمیق اند و هیچ گاه یکی از آنان نسبت به دیگری ستم
 نکرد. ۳۰

البته علامه مجلسی، بعد از نقل حدیث فوق از أمالی الصدوق، در توجیه آن گوید:

لعل منازعتها (س) ایما كان ظاهراً لظهور فضله (ع) علی الناس أو لظهور الحكمة
 فیما صدر عنه (ع) أو لوجه من الوجوه لانهرفه. ۳۱

۲۶. تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۹۰.

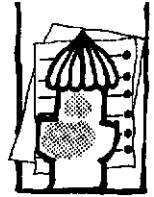
۲۷. همان، ص ۲۳۱.

۲۸. جامع الرواة.

۲۹. ر.ک: بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۳-۲۴ و ۳۸-۳۹.

۳۰. همان، ص ۳۲.

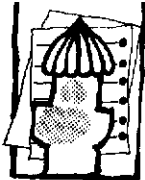
۳۱. همان، ج ۴۱، ص ۴۷.



۵. عکاشه و قصاص پیامبر (ص)!

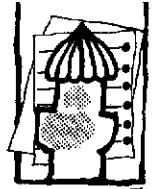
در روایتی از کتاب مجمع الزوائد، در باره این که پیامبر (ص) در یکی از غزوات، به اشتباه به ران یکی از مسلمانان، ضربه ای نواخته بود، سخن به میان آمده و این نکته تذکر داده شده که در نهایت، بعد از آن که پیامبر (ص) خود را برای قصاص آماده کرد، آن مرد، او را بخشید. روایت هیشمی به قرار ذیل است:

... امر رسول الله (ص) بلالاً ان ینادی بالصلاة جامعة ... فصلی بالناس ... ثم صعد المنبر ... ثم قال: «أيها الناس! أي نبي كنت لكم؟». قالوا: «جزاك الله من نبي خيراً...». فقال لهم: «معاشر المسلمين! أناشدكم بالله وبحق عليكم، من كانت له قبلي مظلمة فليقم فليقتص من قبل القصاص في القيامة». فقام ... شيخ كبير يقال له عكاشة ... فقال الشيخ: «فداك أبي و أمي! لولا أنك نشدتنا بالله مرة بعد أخرى، ما كنت بالذي أتقدم على شيء من هذا. كنت في غزاة، فلما فتح الله عز وجل علينا و نصر نبيه (ص) و كان في الانصراف، حاذت ناقتي ناقتك، فنزلت عن الناقة و دنوت منك لا قبل فخذك، فرفعت القضيب، فضرب خاصرتي و لا أدري أكان عمداً منك أم أردت ضرب الناقة». فقال رسول الله (ص): «أعيزك بجلال الله أن يتعمدك رسول الله بالضرب. يا بلال! انطلق الى بيت فاطمة فائتني بالقضيب المشوق» ... ففرع الباب على فاطمة (س) ... فقالت فاطمة (ع): «يا بلال! و ما يصنع أبي بالقضيب و ليس هذا يوم حج و لا يوم غزاة؟». فقال: «يا فاطمة! ما أغفلك عما فيه أبوك، رسول الله (ص) يودع الناس و يفارق الدنيا و يعطي القصاص من نفسه». فقالت فاطمة (ع): «و من ذا الذي قطب نفسه ان يقتص من رسول الله (ص) يا بلال؟ اذاً قتل للحسن و الحسين يقومان الى هذا



الرجل يقتص منهما ولا يدعانه يقتص من رسول الله (ص).^{۱۹} فرجع بلال الى المسجد. فلما نظر ابوبكر و عمرو الى ذلك قاما وقالوا: «يا عكاشة! هذا نحن بين يديك، فاقصص منا ولا تقتص من رسول الله (ص)». فقال لهما رسول الله (ص): «امض يا ابا بكر و انت يا عمر فامض، فقد عرف الله مكانكما و مقامكما». فقام على بن ابي طالب، فقال: «يا عكاشة! انا فى الحياة بين يدي رسول الله (ص) و لا تطيب نفسى ان تضرب رسول الله (ص). فهذا ظهري و بطنى فاقصص منى بيدك و اجلدنى مئة و لا تقتص من رسول الله (ص)». فقال النبى (ص): «يا على! اقمعد، فقد عرف الله مقامك و نيتك». فقام الحسن و الحسين (ع) فقالوا: «يا عكاشة! اليس تعلم انا سبطا رسول الله (ص) و القصاص منا كالقصاص من رسول الله (ص)»^{۱۹}.

فقال لهما النبى (ص): «اقعدا يا قرة عيني! لا نسى الله لكما هذا المقام». ثم قال النبى (ص): «يا عكاشة! اضرب إن كنت ضارياً». قال: «يا رسول الله! ضربتنى و انا حاسر عن بطنى». فكشف عن بطنه و صاح المسلمون بالبكاء و قالوا: «أترى عكاشة ضارب رسول الله (ص)؟»، فلما نظر عكاشة الى بطن رسول الله (ص) كانه القباطى، لم يملك أن اكب عليه فقبل بطنه و هو يقول: «فداك ابنى و ابنى، و من تطيب نفسه أن يقتص منك»^{۱۹}. فقال له النبى (ص): «إمّا أن تضرب و إمّا أن تعفو». قال: «قد عفوت عنك - يا رسول الله - رجاء أن يعفو الله عنى فى يوم القيامة». فقال النبى (ص): «من سرّه أن ينظر الى رفيقى فى الجنة فلينظر الى هذا الشيخ». فقام المسلمون فجعلوا يقبلون ما بين عينى عكاشة و يقولون: طوباك! طوباك! نلت الدرجات العلى و مرافقة النبى (ص).^{۳۲}



پرسش‌ها

در سند این روایت، افراد ذیل وجود دارند: سلیمان بن احمد، محمد بن احمد بن براء، عبدالمنعم بن ادریس بن سنان، پدر وی، وهب بن منبه، جابر بن عبدالله، ابن عباس، و راوی خبر که ابو نعیم اصفهانی است؛ تعدادی از آنان چون محمد بن احمد بن براء و ادریس بن سنان در کتاب‌های رجالی شیعه و حتی پاره‌ای از کتب رجالی اهل سنت نظیر الجرح و التعديل و سیر اعلام النبلاء نام و نشانی نیست، و برخی چون عبدالمنعم بن ادریس بن سنان، از سوی علمای سنی به عنوان «کذاب» و «وضاع» معرفی شده‌اند،^{۳۳} و پاره‌ای نیز چون وهب بن منبه، معلوم الحال و ضعیف هستند.^{۳۴}

و اما پرسش‌های روایت از نظر متن و دلالت، به قرار ذیل است:

۱- متکلمان و فلاسفه و اهل حدیث، در باب مصونیت معصوم از خطا و اشتباه، مطالب بسیاری گفته‌اند که پرداختن به آنها از موضوع این مقاله خارج است؛ اما شایسته است به نمونه‌هایی اشاره گردد.

شیخ محمدرضا مظفر در این باره گوید:

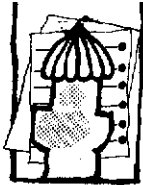
ذهب الامامية الى ان الائمة كالانبياء في وجوب عصمتهم عن جميع القبائح
والفواحش من الصغر الى الموت عمداً و سهواً لانهم حفظة الشرع والقوامون به
حاله في ذلك كحال النبي (ص).^{۳۵}

شیخ مفید نیز در این باره گوید:

۳۳. ر.ک: حلیة الاولیاء، ج ۴، ص ۷۳.

۳۴. ر.ک: بهجة الآمال، ج ۷، ص ۱۶۵-۱۶۶؛ شذرات الذهب، ابن عماد الحنبلی، ج ۱، ص ۱۵۰.

۳۵. دلائل الصدق، ج ۳، ص ۷.



پیامبر ما محمد(ص)، از زمانی که خداوند او را خلق کرد تا آن گاه که روحش را قبضه فرمود، هیچ گاه، نه از روی تعمد و نه از روی نسیان، خلاف و گناهی مرتکب نشد. ۳۶

ملاهادی سبزواری در این باره گوید:

عصمت انبیا و اوصیا و ملانکه، در اعتقادات و تبلیغ، و در احکام و افعال، از صفات و کبائر، خواه به عمد و خواه به سهو و خواه بر سبیل خطای در تاویل، در همه عمر، در پیامبران پیش از بعثت و بعد از بعثت، و در امام پیش از منصوب شدن به مقام امامت و بعد از آن، در علم و عمل از خطا و سهو و نسیان است. ۳۷

پیش تر، ذیل روایتی از حضرت رضا(ع) عنوان شد که آن بزرگوار فرموده است:

امام، معصوم و مؤید و موقق و استوار، و از لغزش ها و خطاها و افتادن در ناهمواری ها در امان است. خداوند، او را بدین سجایا مخصوص نموده تا حجت او بر بندگان باشد. ۳۸

علامه مجلسی، ذیل آیه «أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»، به نقل از مرحوم طبرسی در مجمع البیان گفته است:

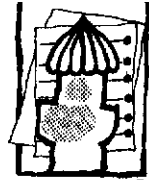
جایز نیست که خداوند، اطاعت از شخصی را بی قید و شرط واجب کند، جز آن که معصوم باشد و ظاهر و باطنش یکی باشد و اشتباه نکند و به کار زشت دستور ندهد. ۳۹

۳۶. مصنفات الشیخ المفید، ج ۴، ص ۶۲

۳۷. رسائل السبزواری، ص ۴۰۲-۴۰۳ و ۴۳۷.

۳۸. ترجمه الکافی، ج ۱، ص ۲۹۰-۲۸۶.

۳۹. همان، ص ۲۶۴.

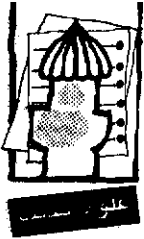


باتوجه به تصریحات فوق، به طور قطع می‌توان گفت که روایت هیشمی در مجمع الزوائد و کسانی نظیر ابو نعیم در حلیة الاولیاء^{۴۰} که ذیل این گزارش نسبت خطا و اشتباه به پیامبر(ص) داده‌اند، متزلزل است.

۲- چنان که نقل شد، عکاشه وقتی برخاست، به پیامبر(ص) عرض کرد: «اگر ما را چند بار به خدا سوگند نمی‌دادی، من کسی نبودم که به این کار، اقدام کنم...»، در حالی که پیامبر(ص) فقط یک بار مردم را به خدا و به حقّی که بر آنان داشت، این گونه سوگند داد: «انا شدکم باللّه و بحقّی علیکم» و این، نشانه اضطرابی است که در متن حدیث وجود دارد.

برداشتی دیگر

تحلیل دیگری که در مورد مضمون این روایت (به فرض صدور اصل و بخش‌هایی از آن) می‌توان ارائه نمود، آن است که رسول خدا خود می‌دانسته که هیچ اشتباهی مرتکب نشده است، و اگر هم کسی چون عکاشه را زده، اشتباهش نزده؛ بلکه او را به سبب کاری که مرتکب شده بود و کسی جز پیامبر(ص) آن را نمی‌دانسته، مستحق زدن می‌دانسته است. لذا او را با نواختن ضربه‌ای تعزیر و تنبیه کرده است. وقتی رسول خدا مردم را سوگند داد که اگر کسی حقّی برگردنش دارد، بازگو کند، قاعدتاً نمی‌بایست کسی چیزی بگوید؛ ولی چون عکاشه زبان به سخن گشود، رسول خدا به علت فضای نامناسبی که در آن هنگام بر مردم سایه افکنده بود، نمی‌توانست حقیقت ماجرا را بازگو کند. لذا تنها به این اندازه بسنده فرمود که او را عمداً زده است و خویشان را ایشارگرانه آماده قصاص کرد، و یا آن که منظور از جمله «اعیذك بجلال الله ان یتعمدک رسول الله بالضرب»، آن است که رسول خدا عکاشه را عمداً و بدون وجه صحیح زده است؛ نه آن که به وجهی



صحیح هم عمداً نزده است، اما چون نمی توانسته این حقیقت را بازگو فرماید، برخی از متعلقات جمله خویش، مثل «من غیر وجه صحیح» را حذف کرد، ولی در نیت داشت. امام علی و حسنین (ع) هم می دانستند که رسول خدا کسی را بدون ارتکاب جرم نمی زند؛ ولی چون نتوانستند حقیقت را افشا کنند و لذا قصاص مورد ادعای عکاشه را به جای پیامبر (ص) به جان خویش خریدند. فرمایش حضرت فاطمه (س) نیز از این جا ناشی شده است.

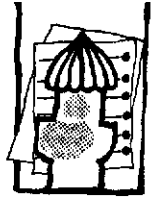
با این تحلیل و با توجه به آن که مسلماً قسمت هایی از روایت، مخدوش و متزلزل است، تعدادی از ابهامات و پرسش ها، رفع و پاسخ داده می شود. با این عنایت، باید بگوییم که اصل این روایت (به فرض صدور)، از احادیث متشابه است و آن را به ظاهرش نمی توان حمل کرد.

جالب آن که نظیر این روایت از امالی الصدوق با اختلافاتی در مورد شخصی به نام سواده بن قیس (به جای عکاشه) نقل شده است. بنابراین، اشکالاتی که متوجه روایت هیشمی بود، متوجه بخش هایی از روایت شیخ صدوق هم، می شود.

روایت شیخ صدوق از قصاص پیامبر

در روایت شیخ صدوق، در دنباله داستان مذکور، آمده است:

ثم قام رسول الله (ص) فدخل بيت أم سلمة ... فقالت أم سلمة: «يا رسول الله مالي أراك مهموماً متغير اللون؟». فقال: «نعتت الي نفسي في هذه الساعة» ... ثم أغمى علي رسول الله (ص)، فدخل بلال وهو يقول: «الصلاة! رحمتك الله!». فخرج رسول الله (ص) وصلى بالناس ... ثم قال: «ادعوا لي علي بن أبي طالب واسامة بن زيد». فجاءا، فوضع (ص) يده علي عاتق علي والآخرى علي اسامة ... فجاءا به حتى وضع راسه في حجرها [أي فاطمة (س)] فإذا الحسن



والحسین(ع) بیکیان و یصطرخان ... فقال رسول الله(ص): «من هذان یا علی؟». قال: «هذان إبنائک الحسن والحسین» ... فنزل ملک الموت وقال: «السلام علیک یا رسول الله!» ... ثم نزل جبرئیل فقال: «السلام علیک یا اباالقاسم!» ... وكان جبرئیل عن یمینہ و میکائیل عن یسارہ و ملک الموت أخذ بروحہ(ص)، فلما كشف الثوب عن وجه رسول الله(ص) نظر الی جبرئیل، فقال له: «عند الشدائد تخذلنی؟». فقال: «یا محمد! إنک میت وإنتهم میّتون وکل نفس ذائقة الموت». ۴۱

پرسش ها

۱. در این سند این افراد وجود دارند: (۱) طالقانی، (۲) محمد بن حمدان صیدلانی، (۳) محمد بن مسلم واسطی، (۴) محمد بن هارون، (۵) خالد حداء، (۶) ابوقلابه، (۷) عبدالله زید جرمی، (۸) ابن عباس.

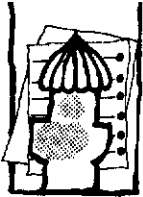
از برخی از افراد فوق، در کتب رجال، نام و نشانی نیست؛ از جمله: محمد بن مسلم واسطی. برخی از آنان نیز همچون محمد بن هارون، تضعیف شده اند^{۴۲} و برخی نیز چون ابوقلابه گرچه نامشان عنوان شده، ولی توثیق و تضعیف نشده اند و مهمل گذاشته شده اند.^{۴۳}

خلاصه این که نگارنده با تلاش های بسیاری که نمود، توثیقی از سوی رجالیان در مورد طالقانی و محمد بن حمدان صیدلانی و محمد بن مسلم واسطی و محمد بن هارون و ابوقلابه و عبدالله زید جرمی، در کتاب هایی چون: معجم رجال الحدیث، تنقیح المقال،

۴۱. امالی الصدوق، ص ۳۷۶-۳۷۹ (به نقل از: بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۵۱۱-۵۰۷).

۴۲. ر.ک: تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۹۸.

۴۳. از جمله در معجم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۳۱۹.



رجال النجاشی، رجال الطوسی و سیر اعلام النبلاء به دست نیارود. تنها چیزی که دربارهٔ سند این روایت (منهای ابن عباس) می‌توان فهمید، این است که خالد حدّاء به عنوان شخصیتی «میمون» مطرح شده است. ۴۴

۲- در روایت آمده که وقتی امّ سلمه از پیامبر (ص) پرسید: چرا شما را غمناک و رنگ پریده می‌بینم، حضرت فرمود: «هم اکنون، پیام رحلتم را به من دادند».

سؤال، این است که مگر والامقام‌ترین انسان، از مرگ، ترس و وحشت دارد؟! مگر در آیات و روایات، از مرگ به عنوان پدیده‌ای جالب و زیبا که راحتی مؤمن و لقاء الهی را در بردارد و اولیاء الله در آرزوی آن هستند، یاد نشده است، و در مقابل، کراهت از مرگ، سیرهٔ اهل عذاب و بدکاران و جاهلان و دنیاپرستان معرفی نگردیده است؟ از جمله در آیه ۹۴ و ۹۵ سورهٔ بقره آمده است:

قل إن كانت لكم الدار الآخرة عند الله خالصة من دون الناس فتمنوا الموت ... ولن يتمنونه أبداً بما قدمت أيديهم .

و در آیهٔ ۶ سورهٔ جمعه می‌خوانیم:

قل يا أيها الذين هادوا إن زعمتم أنكم أولياء لله من دون الناس فتمنوا الموت .

و اما احادیث، از جمله در تفسیر علی بن ابراهیم، ذیل «فتمنوا الموت إن كنتم صادقین»

آمده است:

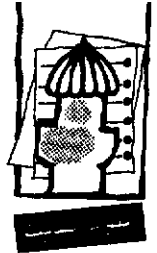
إنّ فی التوراة مکتوب: أولیاء الله یتمنون الموت . ۴۵

در روایت دیگری آمده که رسول خدا فرمود:

شیطان بکره‌ها ابن آدم: بکره الموت والموت راحة المؤمن من الفتنة، و بکره قلّة

۴۴ . ر.ك: معجم رجال الحديث، ج ۹، ص ۲۹۵.

۴۵ . تفسیر القمی، ص ۶۷۹ (به نقل از: تسلیة الفؤاد، سید عبدالله شبّر، ص ۲۲).



المال و قلة المال اقل للحساب . ۴۶

در روایت دیگری از امام حسن (ع) در توصیف مرگ آمده است :

اعظم سرور یرد علی المؤمنین اذا نقلوا عن دار النكد الی نعیم الابد . ۴۷

در حدیثی دیگر آمده است :

إن آية المؤمن اذا حضره الموت بیض وجهه أشد من بیاض لونه . ۴۸

چنانچه حکایت ابن عباس در مورد رنگ پریدگی آن حضرت بعد از دریافت خبر رحلتشان صحیح باشد، باید آن را به گونه ای توجیه کنیم که با آیات و روایاتی که به آنها اشاره شد، تنافی پیدا نکنند. مثلاً بگویم تغییر حالت ایشان، به دلیل نگرانی ایشان از دشمنی هایی بوده که مخالفان اسلام و اهل بیت (ع) در پی انجام دادن آن بودند و برای همین، حضرت شدیداً افسرده بود و چهره شریفش درهم و رنگ پریده به نظر می رسید.

۳- در دنباله روایت آمده که وقتی پرده از جلو چشمان پیامبر (ص) برداشته شد، به

جبرئیل فرمود :

عند الشدائد تخذلتی؟

آیا هنگام سختی ها رهایم می کنی؟

مگر جان دادن پیامبر (ص) نیز مانند برخی دیگر از انسان ها، توأم با سختی و شدت

است؟ ۴۹ سختی که در این روایت به پیامبر (ص) نسبت داده شده با روایت هایی که از

۴۶ . الخصال، ص ۷۴ (به نقل از: تسلیة الفؤاد، ص ۲۲).

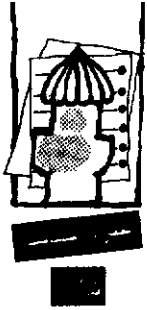
۴۷ . معانی الاخبار، ص ۲۸۸ (به گزارش تسلیة الفؤاد، ص ۴۴).

۴۸ . الکافی، کتاب الایمان و الکفر (به نقل از: تسلیة الفؤاد، ص ۴۹).

۴۹ . البته این مطلب، کلیت ندارد. چون برخی از مجرمان برای آن که مؤمن نیستند تا پاداش اعمال

نیکشان داده شود، به راحتی قبض روح می شوند؛ اما در آخرت، دیگر نصیبی از علمشان ندارند.

به این حقیقت، در احادیث تصریح شده است.



معصومان حکایت شده، سازگاری ندارد. در حدیثی آمده که به امام صادق (ع) عرض شد: «صف لنا الموت؟». امام فرمود:

للمؤمن كاطيب ريح يشمه فينفس بطيبه و ينقطع التعب والالم كله عنه. ۵۰

برای همین بوده که وقتی مولای متقیان توسط ابن ملجم لعین ضربت خورد، فرمود:

فزت ورب الكعبة! ۵۱

به خدای کعبه، رستگار شدم!

در حدیثی معصوم (ع) در پاسخ راوی که می پرسد: چرا عده ای از مرگ کراهت

دارند؟ می فرماید:

لأنهم جهلوه فكهروه و لو عرفوه و كانوا من اولياء الله - عز وجل - لاحبوه... ۵۲

رسول خدا که آگاه ترین مردم به مرگ و بهترین ولی الهی بوده، چگونه چنان تعبیری

از مرگ و ملازمت آن می کند؟

از اولویت برخی آیات هم می توان استفاده کرد که پیامبر (ص)، در حال احتضار

و لحظه مرگ، هیچ ترس و وحشتی نداشته است. از جمله از یاسر خادم نقل شده که

گفت:

سمعت الرضا (ع) يقول: إن أوحش ما يكون هذا الخلق في ثلاثة مواطن:

يوم يولد، و يخرج من بطن أمه فيرى الدنيا، و يوم يموت فيرى الآخرة و

أهلها، و يوم يبعث فيرى أحكاماً لم يرها في دار الدنيا و قد سلم الله -

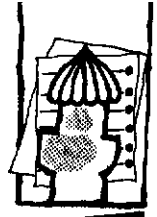
عز وجل - على يحيى في هذه الثلاثة المواطن و آمن روعته، فقال: «و سلام

عليه يوم ولد و يوم يموت و يوم يبعث حياً» و قد سلم عيسى بن مريم (ع) على

۵۰. بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۵۲.

۵۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۳۸۵.

۵۲. همان، ص ۲۹۰.



نفسه فی هذه الثلاثة المواطن، فقال: «والسلام علیّ یوم ولدت و یوم أموت و

یوم أبعث حیاً». ۵۳

مسلماً رسول خدا به مراتب بالاتر از آن دو نبی الهی بوده و لذا در آن لحظات، دچار هیچ ترس و اضطرابی نبوده تا برای رسیدن به طمأنینه و آرامش قلبی نیازمند حضور جبرئیل باشد.

شیخ مفید نیز سخن جالبی دارد که اثبات می کند آن جمله ای که در روایت شیخ صدوق به پیامبر (ص) نسبت داده شده، صحیح نیست. وی گوید:

روی عنهم (ع) إتهم قالوا: الخیر کله بعد الموت و الشر کله بعد الموت.

این سخن حتماً با توجه به ایمان و کفر و درجات و حالات مختلف انسان هاست و چون ائمه هدی، بخصوص رسول خدا در اعلى درجه ایمان بوده اند، بنابراین، هیچ ترس و اضطرابی از لحظات احتضار نداشته اند.

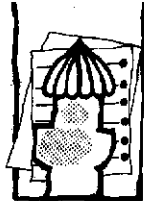
۴- در روایت شیخ صدوق آمده که بلال آمد و به پیامبر (ص) عرض کرد: «الصلاة! رحمة الله!». در پی آن، حضرت به مسجد رفت و بعد از خواندن نماز جماعت، علی (ع) و اسامة بن زید را طلبید و با کمک آن دو به منزل بازگشت.

پرسشی که در اینجا مطرح است آن که: مگر در هنگام احتضار پیامبر (ص)، اسامة بن زید در خارج از مدینه و در حال لشکر کشی به سوی روم نبود؟ ۵۴

۵- در روایت شیخ صدوق آمده که بعد از بازگشت پیامبر (ص) از مسجد و ورود به خانه دخترش حضرت فاطمه (س)، امام حسن و امام حسین (ع) به ناله و زاری پرداختند.

۵۳. الخصال، ص ۱۰۷.

۵۴. ر. ک: شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۵۳. وج ۲، ص ۲۰ و ۴۵۹ وج ۳، ص ۱۱۶ وج ۴، ص ۱۷۳؛ التهذیب؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۲، ص ۳۹۱ (به نقل از: حق الیقین، سید عبدالله شبر، ج ۱، ص ۱۷۸).



در آن هنگام، پیامبر (ص) از امام علی (ع) پرسید: «من هذان یا علی؟». امام فرمود:
«هذان ابناک الحسن و الحسین».

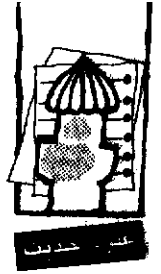
سؤال پیامبر (ص) از علی (ع)، این مطلب را به ذهن تداعی می‌کند که پیامبر (ص) در آن لحظات نمی‌توانسته حسنین (ع) را ببیند یا قدرت تشخیص نداشته است. و این نظیر سخن باطلی است که برخی از صحابه بر زبان راندند: «إِنَّ النَّبِيَّ غَلَبَهُ الْوَجَعُ وَعَدْنَا كِتَابَ اللَّهِ حَسْبَنَا» ۵۵۴

۶. امام حسین (ع) و نفرین ناموجه!

در روایتی به نقل از قطب الدین راوندی آمده است:

عن جماعة عن أبي جعفر البرمكي، عن الحسين بن الحسن، حدثنا أبو سمينة محمد بن علي، عن جعفر بن محمد، عن الحسن بن راشد، عن يعقوب بن جعفر بن ابراهيم الجعفری، عن أبي ابراهيم (ع) قال: خرج الحسن و الحسين (ع) حتى أتيا نخل العجوة للخلاء فهويا الى مكان ولى كل واحد منها بظهره الى صاحبه فرمى الله بينهما بجدار يستتر به احدهما عن صاحبه ... ثم انطلقا حتى صارا فى بعض الطريق، عرض لهما رجل فظ غليظ فقال لهما: «ما خفتما عدوكم؟» من اين جثتما؟». فقالا: «اتنا جثنا من الخلاء». فهمّ بهما، فسمعوا صوتاً يقول: «يا اتريد ان تنادى ابنى محمد (ص) وقد عملت بالامس ما فعلت و ناويت أمهما ...» واغلق له الحسين (ع) ايضاً، فهوى بيده ليضرب بها وجه الحسين (ع) فأييسها الله من عند منكبه، فاهوى

۵۵. ر.ك: صحيح البخارى، ج ۲، ص ۱۱۱ و ج ۴، ص ۵ و ۱۶۷، صحيح مسلم، ج ۲، ص ۱۱؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۳۵۵، تاريخ ابن اثير، ج ۲، ص ۱۳۳؛ السيرة الحلبية، ج ۳، ص ۳۷۱ (به نقل از حق اليقين، ص ۱۸۲).



بالیسری ففعل الله به مثل ذلك . ثم قال [ذلك الرجل]: «اسالكما بحق جدكما و ابيكما لما دعوتما الله ان يطلقني». فقال الحسين (ع): «اللهم اطلقه واجعل له في هذا عبرة و اجعل ذلك عليه حجة ، فاطلق الله يده فانطلق قدامها حتى اتى علياً و اقبل عليه بالخصومة». فقال: «أين دستهما؟» - و كان هذا كان بعد يوم السقيفة بقليل - فقال علي (ع): «ما خرجا الأللخلاء، و جذب رجل منهم علياً حتى شق رداءه، فقال الحسين (ع) للرجل: «لا أخرجك الله من الدنيا حتى تبتلى بالديانة في اهلك و ولدك». و قد كان الرجل يقود ابنته الى رجل من

العراق. ۵۶.

پرسشها

۱ . در سند روایت، کسی چون ابو سمنه محمد بن علی وجود دارد که اصلاً قابل اعتماد و اعتنا نیست . نجاشی درباره وی می گوید:

محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی ابوجعفر القرشی مولا هم صیرفی، ابن اخت خلا المقری و هو خلاد بن عیسی، و كان یلقب محمد بن علی ابا سمنه، ضعیف جداً فاسد الاعتقاد لا یعتمد فی شیء و كان ورد قم و قد اشتهر بالكذب بالكوفة و نزل علی احمد بن محمد بن عیسی مدّة ثم تشهر بالغلو فحفی و اخرجہ احمد بن محمد بن عیسی عن قم. ۵۷.

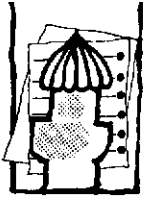
آیه الله خویی، بعد از نقل گفتار رجالیان درباره شخصیت ابوسمنه می گوید:

دو امر در این جا باقی می ماند: نخست آن که سزاوار نیست تردید شود که محمد

۵۶ . الخرائج و الجرائح، ، ۱۳۵۲۷ ج ۲، ص ۸۴۵؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۷۳؛ العوالم، ج ۱۷،

ص ۵۲؛ مدینه المعاجز، ج ۳، ص ۵۰۹.

۵۷ . معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۲۹۷.



بن علی ابراهیم، ملقب به ابوسمینه، ضعیف است. ۵۸.

علامه مامقانی می گوید که فضل بن شادان در یکی از کتاب هایش می گوید:

کذابین مشهور، چهارتن اند: ابوالخطاب، یونس بن ظبیان، یزید صایع (یا صایغ)،

و ابو سمینه که معروف ترین آنهاست. ۵۹.

علامه حلی در خلاصه الاقوال گوید:

محمد بن علی بن ابراهیم ... یلقب اباسمینه، ضعیف جداً فاسد الاعتقاد لا

يعتمد فی شیء... وکان کذاباً شهیراً فی الارتفاع لا يلتفت الیه و لا یکتب

حدیثه. روی المفید کتبه الا ما کان فیها من تخلیط او غلو او تدلیس او ینفرد به و

لا یعرف من غیر طریقہ. ۶۰.

علامه مامقانی در یک جمع بندی درباره او گوید:

و کیف کان فالرجل مسلم الضعف. ۶۱.

برخی از رجالیان از بعضی از مطالب الارشاد شیخ مفید استفاده کرده اند که وی

واقفی هم بوده است. ۶۲.

وجود یعقوب بن جعفر بن ابراهیم جعفری هم در سلسله سند این روایت، خدشه اساسی

به آن وارد کرده است؛ زیرا او مورد توثیق قرار نگرفته^{۶۳} و علامه مامقانی او را با این عبارت:

«لا ذکر للرجل فی کتب الرجال فهو مجهول الحال»^{۶۴} ناشناس معرفی کرده است.

۵۸. همان، ص ۲۹۹.

۵۹. تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۵۱.

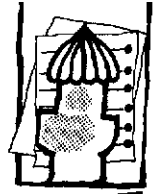
۶۰. بهجة الآمال، ج ۶، ص ۴۸۸.

۶۱. تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۵۱.

۶۲. ر. ک: بهجة الآمال، ج ۶، ص ۴۸۹.

۶۳. ر. ک: جامع الرواة، ج ۲، ص ۳۴۶.

۶۴. تنقیح المقال، ج ۳، ص ۳۳۰.



۲- چنان که مسلم است، ائمه اطهار(ع) در کودکی هم از کارهای مکروه، اجتناب می‌ورزیده‌اند. در این روایت، اشاره شده که حسن و حسین(ع) در کنار درخت خرمایی به قضای حاجت پرداختند که از نظر شرعی، عملی مکروه است و قطعاً نمی‌توان آن را به امام معصوم نسبت داد.

مگر آن که بگوییم کس دیگری چون ابو سمنه (البته بنا بر آن که اصل چنین واقعه‌ای روی داده باشد)، در روایت دست برده است.

۳- در این گزارش آمده که بعد از آن که فردی (که ظاهراً مقصود، فردی از اهل سقیفه است)، ردای علی(ع) را پاره کرد، حسین(ع) به او گفت: «لا اخرجک الله من الدنیا حتی تبثلی بالدیانة فی اهلک و ولدک!» که قطعاً باطل و مجعول است و مسلماً برای خدشه دار کردن اهل بیت عصمت و طهارت بوده است. چگونه امکان دارد که کسی چون امام حسین(ع) که امام و پیشوای انس و جان است، چنین بر زبان مطهر و مبارکش صادر گردد؟! این در حالی است که طبق برخی روایات، هر نوع دشنام‌گویی، به هر که باشد، تحریم شده است. از جمله از امام صادق(ع) نقل شده که فرمود:

البذاء من الجفاء والخفاء فی النار. ۶۵

محقق بزرگوار مرحوم میرزا محمد تقی شیرازی در حاشیه بر المکاسب می‌نویسد:

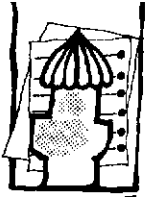
مقتضای اطلاق روایات، حرام بودن فحش است، نسبت به هر کس که باشد، خواه مسلمان و مؤمن باشد یا کافر و فاسق، کوچک یا بزرگ؛ بلکه می‌توان گفت: هر چند بچه و غیر ممیز باشد؛ بلکه در بعضی از روایات، از

سب و لعن حیوانات نیز نهی شده است. ۶۶

۶۵. الکافی، ج ۲، ص ۳۲۵. در روایت دیگری (در همین مصدر) آمده است: «إن الفحش والبذاء والسلطة من

النفاق».

۶۶. المکاسب (حاشیه).



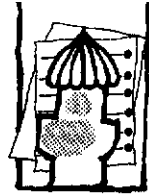
چگونه ممکن است که ائمه هدی، به ترك دشنام و فحش و حرمت آن دستور دهند، اما خود بدان عمل نکنند؟ وانگهی، هیچ ارتباطی میان عمل آن فرد مهاجم و نفرین امام حسین (ع) وجود ندارد. اگر هم امام می خواست او را نفرین کند، می بایست به تناسب حکم و موضوع می بود، مثلاً می فرمود: «خداوند، دست هایت را بخشکاند!».

۷. امام حسین (ع) و بیت المال!

در برخی از احادیث به نقل از عقیل (ره)، دو ماجرا دربارهٔ سختگیری امام علی (ع) در امر بیت المال گزارش شده است. در یکی از آنها آمده است:

نزل بالحسین [ع] ابنه [ای ابن علی بن ابی طالب (ع)] ضیف، فاستسلف درهماً اشتری به خبزاً واحتاج الی الادم [ای الطعام]، فطلب من قنبر خادمهم ان یفتح له زقاً من زقاق عسل جاءهم من الیمن، فاخذ منه رطلاً، فلما طلبها [علی بن ابی طالب] لیقسمها، قال: «یا قنبر! اظن انه حدث فی هذا الزق حدثاً!».

قال: «نعم یا امیر المؤمنین!» و أخبره، فغضب و قال: «علی بحسین!» و رفع الدرّة، فقال: «یحق عمی جعفر» - و كان اذا سأل یحق جعفر سکن - فقال [علی بن ابی طالب (ع)] له: «ما حملك اذا اخذت منه قبل القسمة؟». قال: «ان لنا فیه حقاً فإذا اعطيناه رددناه». قال: «فذاك أبوک، و ان كان لك فیه حق فلیس لك ان تتنفع بحقك قبل ان یتنفع المسلمون بحقوقهم. اما لولا انی رأیت رسول الله (ص) یقبل ثنیتك لا وجعتك ضرباً». ثم دفع الی قنبر درهماً كان مصروراً و قال: «اشتریه خیر عسل» ... قال عقیل: «والله لكانی انظر الی یدی علی و هی علی فهم الزق و قنبر یقلب العسل فیه». ۶۷



۱- سند آن مرفوع است؛ زیرا در ماخذ آن، یعنی بحارالانوار آمده است: «سأل معاوية عقيلاً (ره) ...». گزارشگر این خبر، یعنی عبدالحمید بن ابی الحدید، سند روایت خود را عنوان نکرده است.

۲- این روایت با اصول مسلم امامیه در تعارض است؛ در بخشی از حدیث شریفی که از حضرت رضا(ع) درباره ویژگی های امام ذکر شده، آمده است: امام، معصوم و مؤید و موقّق و استوار، و از لغزش ها و خطاها و افتادن در ناهمواری ها در امان است. ۶۸

در ضمن حدیث دیگری در همین زمینه از حضرت صادق(ع) آمده است که امام، همیشه تحت مراقبت الهی سرپرستی شده و خداوند، او را به حجاب خود، حفظ کرده و دام های ابلیس و لشکریانش را از او بازداشته است. امام از آفت ها مبراً و از پلیدی ها محفوظ و از تمام زشتی ها مصون است. ۶۹

اهل کلام و فلسفه نیز انتساب هرگونه خطا و اشتباهی را به امام معصوم، منتفی دانسته اند.

عبارات حاج ملاهادی سبزواری^{۷۰} و علامه مظفر^{۷۱} و علامه حلی^{۷۲} را در این باره، ذیل حدیث اول مقاله آورديم.

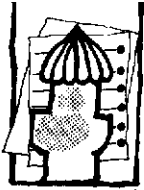
۶۸. الکافی، ج ۱، ص ۲۸۶-۲۹۰.

۶۹. همان، ج ۱، ص ۲۹۲.

۷۰. رسائل محقق سبزواری، ص ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۳۷.

۷۱. دلائل الصدق، ج ۳، ص ۷.

۷۲. مناهج البقین، ص ۴۴۸.

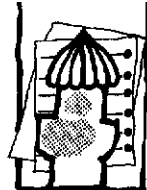


۳- در این روایت آمده: بعد از آن که امام علی(ع) از فرزند گرامی اش پرسید: «ما حملک اذا اخذت منه قبل القسمة؟»، امام حسین(ع) فرمود: «إن لنا فيه حقاً فاذا أعطیناه ردناه». اما امام علی(ع) به پاسخ امام حسین(ع)، قانع نشد. گویا امام حسین(ع) نمی دانسته که نباید پیش از تقسیم به غسل ها دست بزند و یا آن که می دانسته، ولی چون برای پذیرایی از مهمان نیاز به غسل داشته، برداشتن از بیت المال را به نحوی برای خویش توجیه کرده؛ ولی چون توجیه عملکرد امام حسین(ع)، مرضی خاطر پدر گرامی اش نبود، شدیداً او را توبیخ نمود. بالاتر آن که امام علی(ع) هنگامی که در حال بازگرداندن غسل به مشک بود، می گریست و می گفت: «خدایا! حسین را بیخوش که نمی داندا» و این، چیزی جز انتساب جهل و نادانی به حسین(ع) به طور صریح، آن هم از سوی علی(ع) نیست.

۴- مطلب دیگری که این روایت را بیش از پیش متزلزل می کند، این است که رویداد مزبور، در زمان خلافت علی(ع) صورت گرفته است. اگر این حادثه را حتی در سال نخست خلافت ظاهری امیرمؤمنان، یعنی سال ۳۵ هجری بدانیم، باید اذعان کنیم که در آن زمان، امام حسین(ع) بالغ بر ۳۲ سال داشته است.

۵- نکته شگفت دیگری که در روایت وجود دارد، این است که چرا امام علی(ع) بعد از آن که از آن حادثه آگاهی پیدا کرد، فرزند گرامی اش را تنبیه نکرد؟ گرچه پاسخ این سؤال در آن روایت ذکر شده، ولی قانع کننده نیست که امام علی(ع) فرموده باشد: «أما لولا آتی رأیت رسول الله(ص) یقبل ثنیتک لأوجعتک ضرباً؛ اگر ندیده بودم که رسول خدا بر دندان های پیشین تو بوسه می زد، تو را ضربه ای دردناک می زدم».

اگر امام حسین(ع) معاذالله مستحق تنبیه و یا تعزیر بوده، می بایست حکم در مورد او اجرا می شد؛ چه پیامبر(ص) دندان های ایشان را می بوسید یا نه. آنچه همگان از سیره علی(ع) و نیز رسول گرامی اسلام می دانند، این است که آنان از کسانی که بر اساس



فرمان الهی مستحق مجازات بودند، به هیچ وجه گذشت نمی کردند، اگر چه مستحق مجازات، از منتسبان به ایشان بودند.

سلیم بن قیس هلالی می گوید وقتی علی(ع) حکمین را فرستاد، به آنها فرمود:

طبق قرآن و سنت پیامبر(ص) حکم کنید، گرچه به بریدن رگ های گلوی من

منجر گردد. ۷۳

۸. امام حسین(ع) و قهر کردن با برادر!

در تعدادی از منابع، از درگیری لفظی و قهر امام حسین(ع) با امام حسن(ع) و قهر آن دو و سپس وساطت برخی برای ایجاد آشتی میان آن دو بزرگوار، سخن به میان آمده که به پاره ای از آنها اشاره می کنیم.

اریلی در این باره می نویسد:

إنَّه كان بين الحسن والحسين(ع) كلام، فقبل للحسين: «أدخل علي أخيك فهو

أكبر منك». فقال: «سمعت جدی(ص) يقول: أيما اثنين جرى بينهما كلام

فطلب احدهما رضی الآخر، كان سابقه الى الجنة وانا اكره ان اسبق اخی

الأكبر». فبلغ قوله الحسن(ع) فاتاه عاجلاً. ۷۴

در گزارش دیگری به نقل از خواریزمی آمده است:

قبل تهاجر الحسن والحسين(ع) فاراد قوم ان يصلحوا بينهما... ۷۵

۷۳. اسرار آل محمد(ص)، سلیم بن قیس هلالی، ص ۱۲۰. قابل توجه آن که بسیاری از نشانی ها از

حواشی کتاب موسوعه کلمات الامام الحسین(ع) نقل شده است.

۷۴. کشف القمّة، ج ۲، ص ۳۲؛ المحجّة البيضاء، ج ۴، ص ۲۲۸؛ نورالابصار، ص ۱۳۸ مع زیاده:

«الی الجنة؛ اعلام الدین، ص ۱۸۳.

۷۵. مقتل الخواریزمی، ج ۱، ص ۱۵۲.

در روایت دیگری به نقل از ابوهریره آمده است :

بلغنی انه کان بین الحسنین (ع) تهاجر، فأتیت الحسین، فقلت له إن أخاک اکبر ستاً فاقعده و زره. فقال: «أنتی سمعت جدی (ص) یقول: لا یحلّ لمسلم أن یمجر أخاه فوق ثلاث لیال، والسابق الی المصالحة سابق الی دخول الجنة». قال: فذهبت الی الحسن و أخبرته کلام أخیه الحسین، فقال: «صدق أخی» و أخاه و کلمه و اعتذر و اصطلمحا. ۷۶

به نظر ما این گزارش ها محلّ تردیدند؛ زیرا آیا می توان تصوّر کرد که امام حسن و امام حسین (ع)، اسباب رنجش یکدیگر فراهم آورده باشند و شخص یا عدّه ای از این کدورت اطلاع پیدا کرده باشند و با پند و اندرز، آنان را به آشتی وادار سازند؟ به عبارت دیگر، تصویری که روایت های مزبور از آن دو امام در ذهن خواننده ایجاد می کنند، این است که دیگران، حتی ابوهریره معلوم الحال، در تمیز و تشخیص مصلحت فردی امام، از او داناتر هستند. شاید کسانی برای این که شان و عظمت والای ائمه (ع) را تنزّل دهند و آنان را در حدّ یک بشر عادی جلوه دهند، به ساخت چنین اخباری دست زده باشند.

